

دل ز وصایای تو له له اعلیٰ زند
لیلی عالم تویی بهر فراغ از رُخت
فیض تو شور و شرر در همه برپا کند
بی تو کجا بلبلان نغمه‌سرایی کنند
شافی هر درد و غم غیر تو چون کس ندید
تاک حقیقی تویی ما همگی شاخه‌ایم
پیر جهان بر کسان تکیه کند روز و شب
هر که جدا از تو شد طینت شیطان گرفت
آدم مجرم چو دید جامه‌اش آلوده شد
غرش ابلیس دهر جان ز کفم می‌برد
پطرس ترسان چو دید هیبت امواج بحر
کشتی بی ناخدا غره مشو بر خودت
بنده خاک رهت از ره شرمندگی
پرده عصیان من کرده جدایم ز تو
چاره من بندگی‌ست بر در و درگاه تو

عاشق عشقت ز دل طعنه به دنیا زند
عالم مجنون تو خیمه به صحرا زند
طالب فیضت همی سر به کلیسا زند
بهر تو هر بلبلی چهچه زیبا زند
بهر شفا سینه بر دامن عیسی زند
شاخه دور از تو کی دم ز عطایا زند
پیر تو در خلوتش ذکر خدایا زند
زین سبب از راه کین میخ چلیپا زند
جامه خود می‌درد وصله به حوا زند
بر سرم آن مدعی مهر بلایا زند
ذکر خدا می‌کند تکیه به مولا زند
کشتی خالی کجا سینه به دریا زند
سر به زمین کوبد و ضجه بی‌جا زند
ریشه این پرده را تیغ مسیحا زند
ورنه گناهان من سر به ثریا زند